2687

طریق احباب که خود منشور نصیحتهای اولین و آخرین از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
نویسند و فرمایند و هر نصیحت که ازان حضرت نویسند و فرمایند فایده زیادتی بدهد وبسی
نصیحت نامها که ازان حضرت بعالمیان نوشته اند و فرموده اگر ازان نصیحتها چیزی بتو رسیده است
پس ترا بنصیحت من چه حاجت است و اگر ازان هیچ بتو نرسیده است پس با من بگوی که
تحصیل تو خود چیست ای فرزند از جمله نصائح که ازان حضرت بعالمیان نوشته اند یکی این است
که حدیث عَلَامَةُ اِعْرَاضِ اللهِ تَعَالیٰ عَنِ الْعَبْدِ اِشْتِغَالُهُ بِمَا لَا یَعْنِیهِ وَاِنَّ امْرَءً ذَهَبَتْ سَاعَةٌ مِنْ
عُمْرِهٖ فِی غَیْرِ مَا خُلِقَ لَهٗ لَجَدِیرٌ اَنْ یَطُولَ عَلَیْهِ حَسْرَتُهٗ وَمَنْ جَاوَزَ الْاَرْبَعِینَ وَلَمْ یَغْلِبْ خَیْرُهٗ شَرَّهٗ فَلْیَتَجَهَّزْ اِلَی النَّارِ
جهانیان را این نصیحت و موعظت کفایت است ای فرزند نصیحت کردن آسان است
دشواری در قبول کردن است و بعمل آوردن زیرا که طعم نصیحت در کام هوا پرستان تلخ است
و منهیات محبوب علی الخصوص بر کسیکه بطلب علوم رسمی و فضل و هنر دنیاوی مشغول است زیرا که
طالب العلم پندارد که علم مجرد وسیله وی خواهد بود و نجات و رستگاری او در تحصیل علم است
و بس از عمل مستغنی است این اعتقاد بد است و مذهب فلاسفه سبحان الله العظیم آخر اینقدر
نداند که چون علم حاصل کرد بدان عمل نکند حجت بروی موکد گردد و خبر ندارد که پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم میفرماید اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَالِمٌ لَمْ یَنْفَعْهُ اللهُ بِعِلْمِهٖ
و در سخنان مشائخ آورده اند که یکی از بزرگان جنید را قدس الله روحه بعد از وفات او
بخواب دید که با وی گفتی ما حالک جنید جواب داد طَاحَتِ الْعِبَارَاتُ وَفَنِیَتِ الْاِشَارَاتُ
وَمَا نَفَعَنَا اِلَّا رُکَیْعَاتٌ رَکَعْنَاهَا فِی جَوْفِ اللَّیْلِ ای فرزند از اعمال مفلس و از احوال تهی دا

معانی خالی نباید بود و یقین باید دانست که علم مجرد دستگیری نکند و ترا این بمثالی معلوم گردد اگر کسی در بیابانی میرود و با او ده شمشیر هندی باشد و همچنین تیرها و کمانها نیکو و دیگر سلاحها همه بر خود راست کرده و معهذا اهل سلاح و محاربه باشد و ناگاهی شیر سترگ بروی پیش آید چه گوئی آن سلاحهائی که کار فرماید شر آن شیر از وی دفع کند یا نه تو نیک دانی که نکند همچنین بعینه بیدان که اگر کسی صد هزار مسئله علمی داند و یکی بعمل نیاورد او را از آن دانش فائده نخواهد بود مثال دیگر اگر کسی رنجوری و بیماری او از حرارت و صفرا باشد و داند که سکنجبین جواب او راسود دارد در دفع بیماری او کند و آن را نخورد آن دانستن او دفع بیماری او کند یا نه تو دانی که نکند تا آنگاه که نخورد **شعر**

گر می دو هزار رطل از پیمائی | تا می نخوری نباشدت شیدائی

علم بسیار حاصل کردن و کتب بسیار برهم نهادن بدان عمل ناکردن فائده ندهد ای فرزند تا خود را بعمل صالح مستعد و شایسته رحمت خدای عزوجل نکنی رحمت خدای عزوجل در تو نرسد دلیل از قرآن بشنو وان لیس للانسان الا ما سعی ای فرزند دایم خوانده باشی که این آیه منسوخ است درین آیتهای دیگر چه گویند قوله تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا دیگر جزاء بما کانوا یعملون دیگر ان الذین امنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدین فیها دیگر الا من تاب وامن وعمل صالحا و درین حدیث چه گویند بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصوم رمضان وحج البیت من استطاع الیه سبیلا دیگر الایمان اقرار باللسان وتصدیق بالجنان وعمل بالارکان

این را دلیل بیش از آنست که نتوان شمرد و اگر ترا در خاطر آید که من میگویم که بنده بعمل خود به
بهشت خواهد رسید نه برحمت و بفضل خدای پس همچنان سخن من فهم نکرده بدانکه چنین میگویم بلکه
میگویم که بنده بفضل و کرم و رحمت خدایتعالی به بهشت میرسد اما تا بطاعت و عبادت خود را
مستعد و شایسته رحمت نگرداند رحمت بوی نرسد نه من میگویم خدایتعالی میگوید اِنَّ
رحمة الله قریبٌ من المحسنین و چون رحمت بوے نرسد وی به بهشت نرسد و اگر کسی گوید
بمجرد ایمان به بهشت رسد من نیز میگویم بلی برسد ولیکن تا کے رسد که بسی عقبها در پیش است
تا آنگاه که برسد و چون برسد بهشتی مفلس باشد ای فرزند یقین دان که تا کار نکنی مزد نیابی
یکی از بنی اسرائیل سالهاے بسیار عبادت میکرد باریتعالی خواست تا خلوص او را بر ملائکه جلوه
دهد ملکی بوے فرستاد که او را بگوی که تا کجا اینهمه سعی می بری که تو دوزخی خواهی بود آن
فرشته بیامد و آن پیغام بگزارد جواب داد که مرا با بندگی کار است خداوندی را او داند
آن فرشته با حضرت رفت و گفت الهی عالم السری که آن بنده چه گفت از حضرت خطاب
آمد که او با لئیمی خود از ما بر نمیگردد ما با کریمی هم بر نگردیم اِشهدوا یا ملائکتی انی قد غفرت له
ای فرزند بشنو که مصطفی صلوات الرحمن علیه چه میفرماید حدیث حاسبوا قبل ان تحاسبوا و زِنوا
قبل ان توزنوا امیر المومنین علی کرم الله وجهه میفرماید مَن ظن انه بدون الجهد و یصل الی الجنة فهو متمنّ
و من ظن انه ببذل الجهد یصل فهو مستغنٍ حسن بصری رحمة الله علیه میگوید طلب الجنة بلا عمل ذنب
من الذنوب بزرگی دیگر میگوید الحقیقة ترک ملاحظة العمل لا ترک العمل مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
بهتر و پاکیزه تر از همه میفرماید حدیث الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والاحمق من اتبع نفسه هواها

ومتمنی علی الله آی فرزند بسی شبها زنده داشته به تکرار علم ومطالعه آن ندانم که باعث
تو بران چه بوده است اگر غرض تو ازان دنیا وجذب حطام دنیا وتحصیل مناصب ومباهات
بر اقران وامثال خود بوده فویل لک ثم ویل لک واگر غرض تو احیاء شریعت ودین محمدی
وتهذیب اخلاق بوده است فطوبی لک ثم طوبی لک ولقد صدق من قال شعر
سهر العیون لغیر وجهک ضائع ۞ وبکاؤهن لغیر فقدک باطل وپیغمبر ماید محمد رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم عش ما شئت فانک میت واحبب ما شئت فانک مفارقه واعمل ما شئت فانک مجزی
ترا از تحصیل علم کلام وخلاف وطب ودواوین واشعار ونجوم ونحو وتصریف وغیرها چه فائده
وچه حاصل جز تضییع عمر بجلال وقدر ذو الجلال که در انجیل عیسی علیه السلام خوانده ام که از انگاه
که مرده را بر جنازه نهند تا انگاه که بلب گور رسد خدایتعالی بخودی خود چهل سوال ازوی
بکند سوال اول آن باشد عبدی قد طهرت منظر الخلق سنین ولم تطهر منظری ساعة آی فرزند هر روز بدل
تو ندا میکند ما تصنع بغیری وانت محفوف بخیری آما تو خود کری نمی شنوی آی فرزند
علم بی عمل دیوانگیست وعمل بی علم بیگانگی است علم که امروز ترا از معاصی باز ندارد وبدر
طاعت نیارد فردا ترا هم از آتش دوزخ باز ندارد واگر امروز عمل نکنی وتدارک روزگار
گذشته نکنی فردا بقیامت گوئی قوله تعالی فارجعنا نعمل صالحا پس با تو گویند ای احمق تو
خود از انجا می آئی آی فرزند همت فراخ جان همی باید بست همت در نفس وتن در
مرگ می باید داد که منزل گاه تا گورستان است آن قوم که دران منزلگاه اند لحظه
بلحظه منتظر تو اند تا کی پیش ایشان روی زنهار که بی توشه نروی صدیق اکبر

رضی الله عنه میفرماید هٰذِهِ الاَحبابِ قَفَصُ الطیُورِ اَو اِصْطَبلُ الدَّوابِّ باخود اندیشه کن که از
کدام اینائی اگر از مرغان آشیانی چون آواز طبلِ ارجِعی بشنوی پرواز کنی و بر بلندتر
جائی نشینی که اهتزّ عَرشُ الرَّحمٰنِ بِمَوتِ سَعدِ بنِ مُعاذٍ رضی الله عنه و اگر العیاذ بالله از چهار پایانی که
قوله تعالیٰ اُولٰئِکَ کَالاَنعامِ بَل هُم اَضَلُّ یقین دان که رخت از زاویه بهاویه بری نقل ست که وقتی
حسن بصری را شربت آب سرد بدست دادند تا بخورد چون قدح بستد آهی برآورد و بیخود گشت
چون بخود آمد قدح از دست افتاد گفتند ترا چه رسید گفت ذکرتُ اُمنیّةَ اَهلِ النّارِ حینَ یَقُولُ
لِاَهلِ الجنّةِ اَن اَفیضُوا عَلَینا مِنَ الماءِ ای فرزند اگر ترا علم مجرد کفایت بودی و بعمل حاجت نبودی
ندای هَل مِن سائِلٍ هَل مِن تائِبٍ هَل مِن مُستَغفِرٍ بیکار بودے زیرا که در اخبار صحیح آمده است که چون
نیم شب بگذرد و خلق بیارامند خداوند سبحانه و تعالیٰ بخودی خود ندا کند که هَل مِن تائِبٍ هَل مِن
سائِلٍ هَل مِن مُستَغفِرٍ ندای هل من سائل در سحرگاهان از بهر آنست که قوله تعالیٰ کانُوا قَلیلاً
مِنَ اللَّیلِ ما یَهجَعُونَ وَبِالاَسحارِ هُم یَستَغفِرُونَ نقلست که روزی جماعتی از صحابه در خدمت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم ذکر خیر عبد الله ابن عمر ابن الخطاب میکردند رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
نِعمَ الرَّجُلُ هُوَ لَو یُصَلِّی مِنَ اللَّیلِ و هم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بیکی از صحابه حدیث
لا تُکثِرِ النَّومَ بِاللَّیلِ فَاِنَّ کَثرَةَ النَّومِ بِاللَّیلِ تَدَعُ صاحِبَهُ فَقیراً یَومَ القِیامَةِ ای فرزند قوله تعالیٰ وَمِنَ اللَّیلِ فَتَهَجَّد بِهٖ
نافِلَةً لَکَ امر است وَبِالاَسحارِ هُم یَستَغفِرُونَ شکر ست وَالمُستَغفِرینَ بِالاَسحارِ ذکرا ست پیغمبر
علیه الصلوة والسلام میفرماید حدیث ثَلٰثَةُ اَصواتٍ یُحِبُّها اللهُ تَعالیٰ صَوتُ الدِّیکِ صَوتُ الَّذی
یَقرَءُ القُرآنَ وَصَوتُ المُستَغفِرینَ بِالاَسحارِ و سفیان ثوری رحمة الله علیه میفرماید

إنّ الله تعالى ليحبّ وقت الأسحار بحمل الأذكار والاستغفار إلى الملك الجبار والعشيّة إذا كان أول الليل نادى منادٍ من تحت العرش ألا ليقم العابدون فيقومون فيصلّون ما شاء الله ثم ينادي منادٍ في شطر الليل ألا ليقم القانتون فيقومون فيصلّون إلى السحر فإذا كان السحر نادى منادٍ ألا ليقم المستغفرون فيقومون فيستغفرون فإذا طلع الفجر نادى منادٍ ألا ليقم الغافلون فيقومون من فرشهم كالموتى نشروا من قبورهم ای فرزند در وصایای لقمان آمده است که پسر خود را وصیت میکرد و میگفت یا بنیّ لا تكونن الديك أكيس منك ينادي بالأسحار وأنت نائم چه نیکو و لائق این سخن گفته است

شعر

لقد هتفت في جنح ليل حمامة	على فنن وهنا وإني لنائم
كذبت وبيت الله لو كنت عاشقًا	لما سبقتني بالبكاء الحمائم
وأزعم أني هائم ذو صبابة	لربّي ولا أبكي وتبكي البهائم

ای فرزند خلاصهٔ نصیحت آنست که بدانی که طاعت و عبادت خود چیست و کدام است عبادت متابعت شارع است صلواة الله علیه وآله وسلم هم در اوامر وهم در نواهی هم بقول هم بفعل یعنے آنچه کنی و آنچه نکنی و آنچه گوئی و آنچه نگوئی و اگر تو کاری کنی که صورت عبادت داشته باشد و نه بفرمان کنی آن نه عبادت باشد بلکه عصیان بود و اگر خود نماز و روزه بود نه بینی که اگر کسے روزهای عید و ایام تشریق بروزه باشد عاصی گردد با آنکه صورت عبادت دارد اما چون نه بفرمان میکند عاصی میشود و همچنین اگر کسی در اوقات مکروهه نماز

در مواضع مغصوبه نماز میکند ماثوم میگردد واگرچه صورت عبادت دارد زیراکه نه بفرمان میکند
اگر کسی با زن حلال خود مزاحی میکند بدان ماجور است واگرچه صورت لعب دارد زیراکه این بازی
بفرمان است پس معلوم شد که عبادت فرمان بردن هست نه مجرد نماز و روزه زیراکه نماز و روزه
نیز اگاه عبادت میباشد که بفرمان میکند پس ای فرزند باید که احوال و اقوال تو بفرمان
باشد یعنی موافق شریعت باشد زیراکه علم و عمل خلق بے فتوی مصطفے علیه افضل الصلوة والسلام
ضلالت است و سبب دوری است از خدایتعالی و ازین سبب بود که پیغمبر علیه الصلوة والسلام
عملهای سابق منسوخ کرد پس باید که بفرمان دم نزنی و تیقن باشی که راه خدایتعالی باین عملها که تو
تحصیل کرده نتوان رفت و همچنین به شطح و طامات و ترهات صوفیانه رسمی نتوان رفت بلکه این راه
به مجاهدات قطع توان کرد و هوا و شهوت و کام خویش بشمشیر مجاهدات بریدن نه طامات و
ترهات پرایندن سخن بار یک روزگار اوقات تاریک پسندیده نباشد زبانی مطلق و دل به شهوت
و غفلت معلق نشان شقاوت باشد تا هوا و نفس بمجاهدات مقهور و زیردست شرع نگردد دل
با نوار معرفت زنده نگردد ای فرزند چند مسئله پرسیده بعضی بگفت و نوشت راست نباشد
اگر بدان برسی بدانی و اگر نرسی ندانی دانستن آن از مستحیلات است زیراکه اینها ذوقی است
و هرچه ذوقی باشد بگفت و نوشت راست نیاید شیرینی و تلخی را اگر کسی خواهد که در گفت و
نوشت راست آرد البته نتواند ای فرزند اگر عنّینی نامه بکسی نویسد که لذت مجامعت پیدا
باشد وا ز وسوال کند که لذت مجامعت چیست او در جواب خواهد نوشت که این ذوقی است
اگر برسی بدانی و اگر نه بگفت و نوشت راست نیاید ای فرزند سوالهاے تو بعضی همچنان است

اما اینقدر که گفت ونوشت راست آید در کتاب احیاء علوم و دیگر تصانیف خود گفته ایم از آنجا
طلب بکن اما اینجا اشارتی کرده شود و برسیده که بر سالکان راه خدای تعالی چه واجبست بدانکه
اول چیزی که واجب است اعتقاد پاک است چنانکه در آن هیچ بدعت نباشد دوم توبه نصوح
که باز بر سر زله نرود سیوم خصم را خوشنود کردن چنانکه هیچ آفریده را بر وحقی نباشد چهارم از علم
شریعت چندان حاصل کردن که امر خدای عزوجل بدان بگذارد و از نهی باز ایستد و از علم شریعت
بیش ازین بروی واجب نیست و از علمهای دیگر چندان بداند که خلاص و نجات وی در آنست
و این سخن ترا بیک حکایت معلوم گردد در حکایت مشائخ آورده اند که شبلی رحمة الله علیه فرمود
که چهار صد استاد را خدمت کردم و بر ایشان چهار هزار حدیث خواندم و از آن حدیثها یک
حدیث اختیار کردم و بعمل می آوردم و آن دیگرها را فروگذاشتم زیرا که چون درین یک
حدیث تامل بکردم خلاص و نجات خود در آن میدیدم و نیز علم اولین و آخرین را در آن
مندرج دیدم و حدیث اینست اعمل لدنیاک بقدر مقامک فیها واعمل لآخرتک بقدر بقائک فیها
واعمل لله بقدر حاجتک الیه واعمل للنار بقدر صبرک علیها ای فرزند ازین حدیث ترا معلوم شد که ترا بعلم بسیار
حاجت نیست و علم بسیار حاصل کردن از فرض کفایه است نه از فرض عین و درین حکایت
تامل کن تا ترا الیقین گردد آورده اند که حاتم اصم از شاگردان و مریدان شقیق بلخی رحمة الله علیهما
بود شقیق روزی بدو گفت ای حاتم چند مدتست که در صحبت منی گفت سی و سه سال گفت درین
مدت چه علم حاصل کرده و چند فائده از من ستده گفت هشت فائده حاصل کرده ام و از علم جز این
فوائد هشتگانه حاصل نکرده ام شقیق گفت انا لله وانا الیه راجعون ای حاتم من جمله عمر در

مرتو کردم و ترا از من و از علم جز این فواید حاصل نیست گفت ای شیخ اگر راست میخواهی نیست
که گفتم و این حاصل کرده و بیش ازین میخواهم که حاصل کنم زیرا که مرا یقین است که خلاص من در دو
جهان ازین هشت فائده حاصل است و مرا بیش ازین بکار نمی آید شقیق گفت بیا گو که هشت فائده
چیست گفت فائده اول آنست که در خلق جهان نگاه کردم دیدم هر یکی محبوبی و معشوقی اختیار
کرده بودند و آن معشوقان و محبوبان بعضی تا لب گور و بعضی تا مرض موت با ایشان اندو
بعد از آن باز می گردند و هیچ یک با ایشان بگور نمیروند و مونس نمی باشند پس اندیشه
کردم که محبوبی بدست آورم که در گور رفیق و مونس باشد و چون بدیدم آن عمل صالح بود
پس من آنرا اختیار کردم و محبوب ساختم تا در گور رفیق و مونس باشد شقیق گفت احسنت ای
حاتم نیکو کردی و نیکو گفتی فائده دوم آنست که چون در خلق جهان نظر کردم همه را پیرو نفس
و هوا دیدم درین آیه اندیشه کردم که قوله تعالی[۱] وَ اَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَاِنَّ الْجَنَّةَ
هِيَ الْمَاْوَى یقین دانستم که قرآن حق است بر خلاف نفس بد فرمای کار کردم و در مجاهدات کمر
بستم و او را در بوته مجاهده نهادم و یک آرزوش ندادم تا در طاعت حق آرام گرفت شقیق
گفت بَارَکَ اللّٰهُ عَلَیْکَ[۲] فائده سیوم آنست که چون در خلق جهان نظر کردم هر یکی سعی و رنجی
برده و ازین حطام دنیا چیزکی حاصل کرده بدان خرم و شاد گشته بودند که مگر چیزی دارند
پس درین آیه نظر کردم که قوله تعالی[۳] مَا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ پس محصول چندین ساله من که
اندوخته بودم در راه حق نهادم و به درویشان ایثار کردم و بودیعت بحق تعالی سپردم
تا در حضرت او باقی باشد و بدرقه راه آخرت من باشد شقیق گفت نیکو گفتی فائده چهارم

آنست که در خلق جهان نظر کردم قومی را دیدم که می پنداشتند که شرف آدمی و عزت ایشان
بکثرت عشایر و اقارب است لاجرم قومی بدان افتخار و مباهات کردند و قومی پنداشتند که
شرف و بزرگی آدمی در بسیاری مالهاست و بسیاری فرزندان و بدان افتخار کردند و بعضی
گمان بردند که عزت و شرف آدمی در خشم راندن و زدن و کشتن و خون ریختن است بدان افتخار
کردند پس درین آیه نظر کردم که قوله تعالی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ دانستم که قرآن حق است
و این پندارهای خلق خطاست پس تقوی اختیار کردم تا در نزد حضرت حق از کریمان باشم
شقیق گفت احسنت ای حاتم فائده پنجم آنست که چون در جهان نظر کردم قومی را دیدم که
یکدیگر را نکوهش میکردند و چون بدیدم همه از حسد بود که بر یکدیگر می بردند به سبب جاه و علم
پس درین آیه نظر کردم که قوله تعالی نَحْنُ قَسَمْنَا بَیْنَهُمْ مَعِیْشَتَهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا دانستم که این قسمت در ازل رفته
است و کس را درین اختیار نیست پس بر هیچ آفریده حسد نبرم و به قسمت حق تعالی راضی شدم
و با جهانیان صلح کردم شقیق گفت ای حاتم عظیم نیکو کردی فائده ششم آنست که چون
در خلق جهان نظر کردم دیدم که یکدیگر را دشمن میداشتند بسببی غرضی که باهم داشتند
پس درین آیه نظر کردم که قوله تعالی اِنَّ الشَّیْطٰنَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا دانستم که قرآن حق است و جز
شیطان و اتباع او را دشمن نمی باید داشت پس شیطان را دشمن داشتم و فرمان او نبردم
و خدای را پرستیدم و بزرگی او کردم و دانستم که صراط مستقیم این است چنانکه فرموده است
قوله تعالی اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یٰبَنِیْٓ اٰدَمَ اَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطٰنَ اِنَّهٗ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ وَّاَنِ اعْبُدُوْنِیْ هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ
شقیق گفت ای حاتم نیکو گفتی فائده هفتم آنست که چون در خلق جهان نظر کردم دیدم

که هر کسی در طلب قوت و معاش بودند و جهد بلیغ همی نمودند و ازین سبب در حرام و شبهات همی
آویختند و خود را خوار و ذلیل میکردند پس درین آیه نظر کردم که قوله تعالی وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ
إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا دانستم که من یکی از دوابم بر زمین پس بحق مشغول شدم و دانستم که روزی من
برساند چون ضمان کرده است شقیق گفت نیکو گفتی فائده هشتم آنست که درین خلق جهان
نظر کردم هر یکی اعتماد بر کسی و چیزی کرده بودند یکی بمال و ملک و یکی بحرفه و صناعت و یکی
بر همچو خود مخلوقی اعتماد کرده پس تامل درین آیه کردم که قوله تعالی وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
توکل بر خدای عزوجل کردم وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ شقیق گفت ای حاتم نیکو گفتی وفقک
الله تعالی که من در توریت و انجیل و زبور و فرقان نظر کردم این چهار کتاب برین هشت
فائده میگردید و هر که برین هشت فائده کار کند باین چهار کتاب کار کرده باشد و بعمل
آورده و ازین حکایت معلوم شد که ترا علم بسیار حاجت نیست اکنون بر سخن رویم و تتمه
بر سالک راه حق واجب است بگوییم پنجم پیری باید مربی و مرشد که او رهنمائی کند و اخلاق
بد از وی بردارد و اخلاق نیک بجای آن بنهد و معنی تربیت اینست که همچون برزگری
که تربیت غله کند و هر گیاهی که در غله برآمده باشد بکند و بدر اندازد و سنگی و سفالی که در کشت او
باشد بکند و بدر اندازد و دور کند از کشته و پس غله را آب دهد از بیرون تا غله پرورده شود و
نیکوتر آید پس البته سالک را از پیری مربی چاره نیست زیرا که خدایتعالی پیغمبران را علیهم السلام
بخلق فرستاد تا دلیل خلق باشند در راه حق بخلق نمایند و چون حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام
از دنیا رحلت فرمود نایبان خود بجای خود باز داشت تا دلیل خلق باشند براه حق تا قیامت

پس سالک راه را از پیر ناگزیر است وشرط پیر آنست که عالم باشد اما نه هر عالمی پیری راشاید
بلکه اهلیت اینکار کسی را بود که او را نشانهای چند باشد و بطریق اجمال بعضی ازان بگویم تا
هر سرگشته این دعوی نکند هر کسیکه حب جاه و حب مال نداشته باشد و متابعت شخصی بنیاکرده باشد
که متابعت آن شخص متسل باشد تا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم داد هر نوعی ریاضت کشیده
باشد از کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و نماز بسیار گذاردن و صدقه بسیار دادن و روزه
بسیار داشتن و حسن اخلاق سیرت او گشته باشد از صبر و شکر و توکل و یقین و طمانیت و سخاوت
و قناعت و امانت و بذل مال و حلم و تواضع و دانائی و صدق و وقار و حیا و سکون و تانے
و امثال اینها و نوری از نورهاے محمد صلی الله علیه وآله وسلم اقتباس کرده و از اخلاق
ذمیمه چون کبر و بخل و حسد و حقد و حرص و امل دراز و طیش و سبکی پاک شده و از علم متکلفان و
متعصبان مستغنی گشته چنانکه بعلم هیچکس محتاج نباشد الا بعلم محمد صلی الله علیه وآله وسلم اینست
بعضی از نشانهای پیران طریقت که یاد کرده آمد و اقتدا بوے کردن طریق صواب باشد
اما چنین پیر نادر توان یافت که درزمانه ما مدعیان بے معنی پیدا شده اند و به لهو و لغو
دعوت کرده و بسی ملحدان نیز بمخالفت شریعت دعوی پیری کرده و پیران طریقت درگوشها
پوشیده مانده و این بعضی نشانها نموده شد تا هر که درو این نشانها بیند داند که او از
پیران طریقت است و اگر کسی چنین پیری را دریابد و آن پیر او را بخود قبول کند باید
که پیر را محترم دارد هم بظاهر و هم بباطن احترام ظاهر باشد که با وی مجادله و انکار نکند و حجت
نگیرد در مسئله که رود اگرچه گمان برد که او را خطا افتاده است دران مسئله که میگوید و

باید که پیش پیر سجود نماید سجاده نه افکند الا با امامت چون از نماز فارغ شود سجاده در نوردد و در حضور پیر نماز نافله بسیار نکند و هرچه پیر بدان حکم کند بقدر استطاعت بران برود و در پیش او و غیر او سجده نکند که کفر است و خلاف شریعت نکند که آن الحاد باشد و هر پیری که خلاف شریعت کند و یا بر وا دارد زندیق باشد اما احترام باطن آنست که هرچه در ظاهر است در باطن منکر آن نباشد هم بگفت و هم بکرد و اگر نه منافقی باشد و اگر نتواند ترک صحبت بکند تا آنکه اندرون نیز موافق بیرون گردد ششم آنکه ناگزیر باشد از سیاست نفس و آن آنگاه او را میسر شود که از همنشین بد احتراز کند تا دست تصرف شیاطین الانس و الجن از ولایت دل وی کوتاه شود و لوث شیطانیت وی برخیزد هفتم آنکه در همه حال درویشی بر توانگری اختیار کند که اصل درین راه فارغ کردن دل است از محبت دنیا که با وجود اسباب دنیائی از محبت دنیا کمتر خلاص توان یافت پس ترک اسباب دنیائی سبب آنست تا دل از محبت دنیا فارغ شود این هفت چیز است که بر سالک راه خدایتعالی واجب است دیگر پرسیده که تصوف چیست بدانکه تصوف دو چیز است یکی راستی با خدایتعالی و نیکوئی با خلق هر که با خدایتعالی راست کار است و با خلق نیکوخوی و بردبار است او صوفی است و راستی با خدایتعالی آنست که حظ خود را بفدای امر وی کند و نیکوخوئی با خلق آنست که کس را فرا مراد خود ندارد بلکه خود را فرا مراد ایشان دارد مادام که مراد ایشان موافق شرع باشد زیرا که هر که خلاف شرع کند و یا بخلاف شرع رضا دهد او صوفی نباشد و اگر دعوی تصوف کند مدعی کذاب باشد دیگر پرسیده که بندگی چیست بدانکه بندگی سه چیز است یکی نگاه داشتن فرمان شرع دوم رضا بقضا و قدر و قسمت خدایتعالی سیوم اختیار و خواست خود

بگذاشتن و با اختیار و خواست خداوند تعالی خوشنود شدن دیگر پرسیده که توکل چیست بدانکه توکل آنست که خدایتعالی را استوار داری بوعده های که کرده است یعنی اعتقاد داری که هرچه قسمت تو کرده است بتو رسد اگرچه جهان بدفع آن مشغول شوند و هرچه قسمت تو نکرده است بجهد و کوشش تو و هرکه در جهان است بتو نرسد دیگر پرسیده که اخلاص چیست بدانکه اخلاص آنست که کارهای تو جمله خدایتعالی را باشد و دران کار که کنی اندرون دلت بخلق مایل نباشد و دلت بستایش خلق نگراید و از نکوهش خلق پژمرده نباشد و بدانکه ریا از بزرگ داشت خلق متولد میشود و علاج ریا آنست که خلق را مسخر قدرت بینی و ایشان را چون جمادات انگاری یعنی چنان دانی که چون جمادات را قدرتی و ارادتی نیست و راحتی و رنجی نتوانند رسانیدن جملهٔ خلائق را همچنان دانی تا از ریا خلاص یابی زیرا که تا تو خلق را قادر و مرید دانی ریا از تو برنخیزد ای فرزند باقی سوالات تو بعضی آنست که در کتب و تصانیف ما مسطور است آنجا طلب میکن و بعضی نوشتن آن حرام است تو آنچه دانی بعمل می آورد و آنچه ندانی بر تو مکشوف شود ای فرزند هرچه بعد ازین بر تو مشکل شود جز بزبان دل از من سوال مکن که قوله تعالی وَلَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوْا حَتّٰی تَخْرُجَ اِلَیْهِمْ لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ نصیحت حضرت خضر علیه السلام قبول کن که قوله تعالی فَلَا تَسْاَلْنِیْ عَنْ شَیْءٍ حَتّٰی اُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا استعجال مکن چون وقت رسد خود گویند و نمایند قوله تعالی سَاُرِیْکُمْ اٰیٰتِیْ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْنَ تو پیش از وقت مپرس که اگر بسی خود بینی اما یقین دان که تا نرسی نرسی و نه بینی قوله تعالی اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ فَیَنْظُرُوْا ای فرزند بجای خداے که اگر روروی عجائب بینی در هر منزل جان میکن که بے جان کندن کاری برنیاید ذوالنون مصری رحمة الله علیه

خوش فرموده است یکی از شاگردان خود اِنْ قَدَرْتَ عَلٰی بَذْلِ الرُّوْحِ فَتَعَالَ وَاِلَّا
فَلَا تَشْتَغِلْ بِتُرَّهَاتِ الصُّوفِیَّةِ وَالْقَالِ ای فرزند سخن کوتاه ترا نصیحت کنم به هشت چیز
چهار ناکردنی و چهار کردنی تا علم تو در قیامت خصم تو نباشد و بر تو حجت نباشد اما
ناکردنی یکی آنکه تا توانی مناظره مکن و با هر کسی در مسئله که رود حجت مگیر که آفات آن
بسیار است و اثم آن از نفع آن بیشتر است زیرا که منبع همه اخلاق ذمیمه است چون
ریا و حقد و حسد و کبر و عداوت و مباهات و غیر اینها پس اگر مسئله افتد میان تو و دیگری
و خواهی که آنچه حق باشد آشکارا گردد بدین نیت روا است که در ان مسئله بحثی رود و
صدق این نیت را دو نشان است باید که بدانی یکی آنکه فرق نکنی میان آنکه حق بر
زبان تو مکشوف گردد یا بر زبان خصم تو دوم آنکه بحث کردن در خلوت دوست داری
نه بر ملا اما اگر با کسے گوئی مسئله و دانی که حق بدست تست و او ستیزه کند زینهار
که با او حجت نگیری و سخن فرو گذاری و اگر نه بوحشت انجامد و فائده حاصل نشود و اینجا
یک فائده بگویم بدانکه سوال کردن از چیزهاے مشکل چون عرض کردن علت و بیماری
است بر طبیب و جواب دادن سعی کردنست مر طبیب را در شفاء این بیماری و یقین دان
که جاهلان بیماران اند و علما طبیبان اند و عالم ناقص طبیبی را نشاید و عالم کامل بیماری
را طبیبی کند که در وی امید بهی شناسد اما جاے که مرض غالب شده باشد و
علاج پذیر نباشد استادے طبیب دران باشد که بمداواے او مشغول نگردد و روزگار
خود ضائع نگرداند اکنون بدانکه بیماری جهل بر چهار گونه است سه از ایشان علاج

پذیر نیست و یکی از ایشان علاج پذیر است اول ازین نوع کسی بود که سوال کردن او
را اعتراض کردن او از حسد باشد و جب بیماری است که علاج پذیر نیست و بدانکه او را هر
جواب که خواهی داد چندانکه زیباتر و روشن‌تر گوئی خشم او زیاده‌تر شود و ترا منکرتر و
دشمن‌تر شود و درین حسد او افروخته‌تر گردد می باید که بجواب او مشغول نگردی و چه
نیکو گفته شعر كُلُّ الْعَدَاوَةِ قَدْ تُرْجَىٰ إِزَالَتُهَا + إِلَّا عَدَاوَةَ مَنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدِ
پس تدبیر آن بود که او را بدان بیماری بازگذاری و از وی اعراض کنی که قوله تعالی
فَأَعْرِضْ عَمَّنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا و حسود هر چه میکند و هر چه میگوید
آتش در خرمن خود میزند که حدیث الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ
نوع دوم آن بود که علت او از حماقت بود و این علاج پذیر نیست چنانچه عیسی علیه السلام
فرموده من از مرده زنده کردن عاجز نشدم و از اصلاح احمق عاجز شدم و این کسی بود
که دو سه روزی بتحصیل علم مشغول گردد و در علوم عقلی اصلا شروع نکرده باشد و آنگاه بر
عالمان که همه عمر خود در تحصیل علوم شریف عقلی صرف کرده باشند اعتراض کند و این قدر
نداند که این اعتراض که بران عالم بزرگ میکند از جهل و نادانی خود است که عالم به از و
دانسته است اگر اینقدر را اندیشه نکند از حماقت و نادانی باشد از وی نیز اعراض
باید کرد و بجواب او مشغول نباید گشت نوع سیوم آنکس بود که مسترشد بود و آنچه از
سخن بزرگان فهم نکند بر قصور فهم خود حمل نکند و آنچه پرسد از جهت فائده پرسد ولیکن بلید
بود و فهم او از ادراک حقائق آن قاصر باشد بجواب او نیز مشغول نباید بود در سوال تنزلی

علیه وآله وسلم فرموده اند حدیث نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ
یعنی ما که انبیائیم ما را فرموده اند تا با مردمان آن گوئیم که فهم و عقل ایشان بدان رسد
و دریابند و هرچه ایشان را طاقت شنیدن نباشد خود نگوئیم نوع چهارم آنست که ستر
شده بود و زیرک و فهیم و عاقل بود یعنی مغلوب غضب و شهوت و حسد و حب مال و جاه نبود
و طالب راه راست بود و سوالی که کند نه از تعنت بود این بیمار علاج پذیر بود و اگر بجواب
او مشغول گردی شاید بل واجب باشد دوم آنکه از وعظ و تذکیر احتراز کنی مگر دانی
که آنچه میگوئی نخست خود بعمل آورده باشی و از آن سخن اندیشه کنی که عیسی علیه السلام را خطاب
آمد قال الله تعالى يا ابن مريم عظ نفسك فإن اتعظت فعظ الناس وإلا فاستحي مني پس اگر چنان بود که بدین عمل مبتلا
گردی از دو چیز احتراز کن یکی از تکلف کردن در سخن بعبارات و اشارات و شطح و طامات
و اشعار و ابیات که خدایتعالی متکلفان را دشمن میدارد و تکلف چون از حد درگذرد دلالت
کند بر خرابی باطن و غفلت دل از برای آنکه معنی تذکیر آنست که تذکیر مصیبت آخرت کند
و تقصیر در خدمت خدای عز و جل اندیشه کردن از عمر گذشته و عقبات که در راه دارد تا ایمان
بسلامت بدر برد و از قبضه ملک الموت و سوال منکر و نکیر را جواب دادن و از قیامت و هولهای
آن و مناقشت و حساب و ترازو و پل صراط و عبور بران و دیگر هولهای قیامت اندیشیدن
آتش و مصیبت های آنرا تذکیر خوانند و خلق را ازین همه آگاهی دادن و ایشان به تقصیر
نفس خود و عیوب خود بینا گردانیدن تا طپش این آتش ها و مصیبت ها در دل مجلسیان
افتد تا تدارک مدت گذشته بآن قدر که توانند بکنند و عذری بخواهند و در عمری

که در طاعت بسر برده اند حسرت خورند این جمله را بدین طریق که گفته شد وعظ خوانند واگر
بمثل سیلابی بدر سرای کسی رسد و بیم آن باشد که هم در ساعت خانه را ببرد و فرزندان او را غرق
کند و صاحب خانه منادی کند الحذر الحذر ای اهل خانه بگریزید که سیلاب آمد آمد در آن
حال سخن به تکلف و عبارت و تسجیع و ترصیع و اشارت نگوید مثال وعظ با خلق اینست و دیگر باید
که در وعظ گفتن دل بآن ندهی و در بند آن نباشی که خلق در مجلس تو نعره زنند و های
و هوی کنند و جامه چاک کنند و آشوب و شور و شغب در مجلس اندازند تا مردمان گویند
خوش مجلسی میگوید و خوش مجلسی است که همه میل با شد بریا و آن خوش آمد از غفلت متولد شود بلکه
باید که در بند آن باشی که خلق را از دنیا بآخرت خوانی و از معصیت بطاعت خوانی و از
غفلت به بیداری و از غرور بتقوی بلکه سخن از علم پرهیزگاری و پرستگاری گوئی و بدیشان بنمائی
که روی در چه دارند که خلاف رضای خدایتعالی است و قبلهٔ دل ایشان چیست که خلاف
شرع مصطفی علیه الصلوة والسلام است و از اعمال و اخلاق بد ایشان را بنگر که کدام غالب است
ایشان را از آن بگردان و هر که را خوف غالب بر جا و امید خوانی و هر کس که بر وی رجا
و امید غالب است بخوف و ترسکاری خوانی چنانکه چون از مجلس برخیزند از صفات ذمیمه ظاهرا
و باطنا چیزی نمانده باشد و به صفات حمیده گردیده باشند و در طاعتی که کاهل و فاتر شده
باشند راغب و حریص شوند و در معصیتی که حریص و دلیر شده باشند هراس گیرند و هر وعظ که
نه چنین باشد و نه چنین گویند همه وبال بود بر گوینده و هم بر شنونده بل گوینده غولی بود
و شیطانی که خلق را از راه می برد و خون ایشان می ریزد و ایشان را هلاک جاودانه میگرداند

و بر خلق واجب است کہ از ایشان بگریزند زیرا کہ آن فساد کہ ایشان کنند و درین ہیچ شیطان نتواند
کردن و ہر کہ او را دست قدرت باشد کہ او را از منبر بزیر آرد واجب و لازم ست بر دکہ
دفع او کند زیرا کہ این از امر معروف و نہی منکر ست سیوم آنکہ بر ہیچ بادشاہ و امیر سلام
نکنی و با ایشان مخالطت و مجالست نکنی بلکہ ایشان را خود نہ بینی کہ دیدن و مخالطت با
ایشان آفت بسیار دارد و اگر بدیدن ایشان مبتلا گردیدے ترک مداحی و ثنا گوئی ایشان
کن و اگر ایشان بدیدن تو آیند ہمین سبیل فَاِنَّ اللّٰہَ تَعَالٰی یَغْضَبُ اِذَا مُدِحَ الْفَاسِقُ وَالظَّالِمُ
وَمَنْ دُعَا لِظَالِمٍ بِطُوْلِ الْبَقَاءِ فَقَدْ اَحَبَّ اَنْ یَّعْصِیَ اللّٰہَ تَعَالٰی فِیْ اَرْضِہٖ چہارم آنکہ از ایشان
قبول نکنی ہیچ چیز و اگرچہ دانی کہ آنکہ بتو می دہند حلالی ست زیرا کہ طمع بمال ایشان کردن
سبب فساد دین بود و از ان مداہنت و محابا و مراعات جانب ایشان و موافقت در ظلم
ایشان و فسق و فجور ایشان متولد گردد و این ہمہ ہلاک دین ست و کمترین مضرتی کہ ازان
متولد شود آنست کہ ایشان را دوست گیری و ہر کہ کسی را دوست دارد خواہد کہ عمر او
دراز شود و چون درازی عمر او خواہد درازے ظلم و خرابی عالم خواستہ باشد و بان
دہان تا شیطان ترا راہ نزنند و از رہ ببرد و در جوال خود نکند چنانکہ با تو گوید اولے تر
باشد کہ زر بستانی و بدر ویشان بدہی و راحت بمسکینی رسانی کہ بضرورت چون تو خرج
کنی در خیری خرج کنی و چون او خرج کند در فسق و فجور خرج کند کہ شیطان بدین طریق
خون بسے خلق ریختہ است و آفات این بسیار است و در کتاب احیا گفتہ ایم ازانجا
طلب باید کرد آی فرزند از ین چہار چیز اجتناب کن کہ نا کردنی است اما آنچہ کردنی است

هم چهار است باید که بجا آری اول آنکه هر معاملت که میان تو و خدای تعالی باشد چنان
کن که اگر بندهٔ تو کند بپسندی و روا داری و نرنجی و بر وی خشم نکنی و هر چه از بندهٔ
خویش در حق خود نه پسندی باید که از خویشتن در بندگی خدای تعالی نه پسندی با آنکه بحقیقت
بندهٔ تو نه بندهٔ تست بلکه درم خریدهٔ تست و تو بندهٔ حقیقی خدای عز و جل زیرا که آفرینندهٔ
تو ئی و او آفریدگار تست دوم آنکه در معاملتی که میان تو و خلق باشد چنان کنی که اگر
با تو بکنند بپسندی و روا داری و از آن نرنجی حدیث لَا يَكْمُلُ اِيمَانُ الْعَبْدِ حَتّٰى يُحِبَّ
لِسَائِرِ النَّاسِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهٖ سیوم آنکه مطالعه علم کنی باید که علمی باشد
و علمی خوانی که اگر مثل بدانی که ترا یکهفته دیگر در عمر باقی است بدان مشغول گردی و این
معلوم است که اگر ترا معلوم شود که ترا یک هفته دیگر در عمر بیش نمانده است بعلم نحو و صرف
و طب و امثال اینها مشغول نگردی زیرا که دانی اینها بفریاد تو نخواهد رسید بلکه بمراقبهٔ
دل و معرفت صفات خود مشغول گردی و وی را از علائق و اخلاق ذمیمه پاک گردانی و
بمحبت حق و اخلاق حسنه خود را متصف گردانی و بعبادت مشغول گردی ای فرزند یک کلمه
بشنو و بحقیقت در آن اندیشه کن و بعمل آور که البته خلاص و نجات یابی اگر ترا خبر دهند
و بتو گویند که تا هفته دیگر سلطان بسلام تو خواهد آمدن دانم که تو در آن هفته بهیچ کاری
مشغول نشوی جز بدان که هر چه دانی که چشم سلطان بدان خواهد افتاد پاکیزه و آراسته
و نیکو گردانی از جامه و هر چه باشد اکنون اندیشه میکن و میدان که من از اول تا آخر باز
میگویم که تو زیرکی و زیرکان را اشارت بس باشد رسول علیه الصلوٰة و السلام پیغام

که حدیث ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم و اگر خواهی که علم
احوال دل بدانی از کتاب احیاء و دیگر تصانیف ما طلب میکن و این فرض عین ست بر همه
مسلمانان و دیگر علمها فرض کفایت است الا آنقدر که بدان امر خدای عزوجل بجای آری و
حاصل کنی چهارم آنکه از مال دنیا بیش از معاش یکساله ترتیب نکنی از برای عیال چنانچه حضرت محمد
علیه الصلوة والسلام راست فرمود از برای زنان خود و فرمود که اللهم اجعل آل محمد کفافا
و نه هر حجره را معاش یکساله ترتیب فرمودی بلکه از برای ایشانی که ایشان را قوت یقین نبود
اما مثل عایشه را رضی الله عنها ترتیب نمی فرمود نه معاش یکساله و نه یکروزه ای فرزند درین
فصل آنچه خواسته بودی نوشتم باید که همه بعمل آری و دران میان ما را از اذکرنی فی صالح
دعائک فرو نگذاری اما دعائے که خواسته دعاها در صحاح بسیار آمده است باید که از انجا
یاد گیری و همچنین در طریق اهل البیت دعاها بسیار ست ازان جایگاه طلب کن و این دعا را
علی الدوام میخوان علی الخصوص از عقب نمازها و آن دعا این ست اللهم انی اسألک من النعمة تمامها
ومن العصمة دوامها ومن الرحمة شمولها ومن العافیة حصولها ومن العیش ارغده ومن العمر اسعده
ومن الاحسان اتمه ومن الانعام اعمه ومن الفضل اعذبه ومن اللطف اقربه ومن العمل اصلحه ومن العلم
انفعه ومن الرزق اوسعه اللهم کن لنا ولا تکن علینا اللهم اختم بالسعادة آجالنا وحقق بالزیادة
آمالنا واقرن بالعافیة غدونا وآصالنا واجعل الی رحمتک مصیرنا ومآلنا واصبب سجال
عفوک علی ذنوبنا ومن علینا باصلاح عیوبنا واجعل التقوی زادنا وفی دینک اجتهادنا
وعلیک توکلنا واعتمادنا اللهم ثبتنا علی نهج الاستقامة واعذنا من موجبات الندامة یوم القیمة

عنا ثقل الأوزار وارزقنا عيشة الأبرار واكفنا واصرف عنا شر الأشرار واعتق رقابنا
ورقاب آبائنا وامهاتنا من النار والدين والمظالم يا عزيز ويا غفار ويا كريم ويا ستار
ويا حليم ويا جبار برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله
واصحابه اجمعين والحمد لله رب العالمين آمين فقط .

تمت

2682